بسم الله الرحمن الرحیم

بازی در قرآن

## 1. بازی

بازی از روش‌های مهم در تربیت است؛ تا آنجا که بازی درمانی در مشاوره و روانشناسی مطرح است؛ درنتیجه بررسی فقهی آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بررسی فقهی بازی به‌مثابه روش تربیتی، از مباحث جدید به‌شمار می‌رود. در این باره کار قابل‌توجهی صورت نگرفته است. معاصران گرچه این بحث را به‌صورت مستقل بررسی کرده‌اند؛[[1]](#footnote-1) اما نیازمند بررسی بیشتر است.

بررسی فقهی ورزش و بازی پیشتر در جلد هشتم از دوره مکاسب محرمه (محرمات ورزش و بازی)، بررسی شده است.[[2]](#footnote-2) آن کتاب برپایه تقریر درس حضرت آیت الله اعرافی نگاشته شده است و این مسائل را واکاوی فقهی کرده است: در فصل یکم: بررسی ادله لهو و لعب؛ عناوین ثانوی لهو و لعب و بازی‌های نوظهور؛ در فصل دوم: بررسی لغوی و فقهی قمار؛ بازی با ابزار قمار همراه با مراهنه و بدون مراهنه؛ بازی با غیر ابزار قمار همراه با مراهنه و بدون آن؛ اهدای جایزه به رقابت کنندگان از جانب شخص ثالث، بلیط‌های بخت‌آزمایی.

در آن کتاب، از منظر فقه مکاسب و ذیل مکاسب محرمه به آن پرداخته شده است؛ اما در این کتاب علاوه بر نگاه فقهی، از منظر تربیتی به مساله بازی پرداخته شده است.

### 1ـ1. تبیین عنوان و مفاهیم

در تبیین عنوان بازی ناگزیر از تبیین لغوی «لعب»، «بازی» و چند کلمه هم‌سو هستیم.

#### الف) لَعب

در کتب متقدم، تبیین چندانی برای مفهوم این لغت نشده است. در العین[[3]](#footnote-3) و المحيط في اللغة[[4]](#footnote-4) به بیان مشتقات آن اکتفا کرده‌اند. معجم مقائيس اللغة، تنها بیان می‌دارد که «لعب‌، اللام و العين و الباء كلمتانِ منهما يتفرَّع كلمات. إحداهما اللَّعِب معروف».[[5]](#footnote-5) همانگونه که پیداست، در کتب متقدم لغت، تنها به اشکال مختلف «لعب» اشاره داشته‌اند؛ گویا بر اثر وضوح، معنای آن را بیان نکرده‌اند.

اما در کتب متاخر، تبیین بیشتری برای آن شده است. در *لسان العرب* آمده است: «لعب‌: اللَّعِبُ و اللَّعْبُ: ضدُّ الجِدّ[[6]](#footnote-6)»[[7]](#footnote-7). مفردات ألفاظ القرآن برپایه استعمال قرآنی، آن را کاری می‌داند که بدون قصد صحیح انجام گرفته است.[[8]](#footnote-8)

البته این مفهوم، مشکک و دارای مراتب است؛ از سویی، مفهومی نسبی است؛ در نتیجه ممکن است ناظر به شرایطی، برای فردی، امری غیر جدی باشد؛ اما همان امر، برای دیگری، جدی تلقی گردد. به بیانی دیگر، غیر جدی بودن، مفهوم عام نسبی است، که بسیار از امور جدی حتی در مقابل امری جدی‌تر، به آن «لعب» گفته می‌شود؛ یعنی نسبت به آن کار مهم، جدی محسوب نمی‌شود. مانند کسی که در او ظرفیت مجتهد شدن وجود دارد؛ برخی کارها ممکن است برای او «لعب» محسوب شود. درنتیجه در مفهوم غیرجدی، نسبی است.

##### جمع‌بندی

مقدمه جمع‌بندی مفهوم لعب، بیان چند نکته است.

نکته یکم. جد، دو معنای عام و خاص دارد:

1. جد به معنای عام. همانگونه که در فلسفه بیان شده است، همه کارهای بشر قصدی دارد و فعل بی غایت در عالم نیست. درنتیجه همه اعمال انسان‌ها، به این معنای عام، جدی هستند.[[9]](#footnote-9)

2. جد به معنای خاص. در معنایی خاص، جد به معنای کارهایی است که غایت و مقصود بالذات عقلایی دارند؛ مانند کسب و کار و علم‌آموزی.

با توجه به این معنای خاص، کار غیر جدی (ضدجد) به معنای کارهایی است که غایت و مقصود بالذات عقلایی ندارند؛ هرچند این کارهای می‌توانند بالعرض، مقصود عقلایی داشته باشند. درنتیجه «لعب» عملی است که غایت بالذات عقلایی ندارد؛ هرچند بالعرض می‌تواند مقصود و غایت عقلایی داشته باشد؛ مانند اینکه سرگرمی و تفریح سبب انرژی بیشتر برای کارهای جدی، مانند کسب و کار و علم‌آموزی شود.

نکته دوم. اغراض عقلایی، تقسیم‌هایی دارد؛ مانند: دنیوی و اخروی. علمی و مهارتی. همچنین، اغراضی که مطلوبیت «بالذات» دارد و آنهایی که مقصود «بالعرض» دارند؛ به تعبیری دیگر، «لنفسه» یا «لغیره» هستند.

نکته سوم. امر غیر جد (به معنای خاص) ممکن است تبدل پیدا کنند و بالذات، جد گردند. همانگونه که در تبیین مفهوم بازی می‌آید، این مفهوم، به‌مرور تبدل‌هایی پیدا کرده است و برخی مصادیق آن، امر بالذات عقلایی گردیده‌اند؛ مانند بازی درمانی برای مربی؛ تا جایی که می‌توان گفت «لهو و لعبی» که مذمت شده است، بر این موارد حمل نمی‌گردد و انقلاب ماهیت حاصل شده است. البته در این موارد نیز ممکن است گفته شود که قصد بالعرض عقلایی وجود دارد و تبدل ماهیت صورت نگرفته است.

نکته چهارم. گاهی متعلم و متربی، لعبِ به معنای خاص را انجام می‌دهد و غرض عقلایی به معنای ندارد؛ اما ممکن است مربی از کار او غرض عقلایی داشته باشد. برای مربی آن فایده مقصود بالذات است؛ اما برای متربی که لاعب است، لعب به معنای خاص حاصل شده است. همانگونه که با توضیحی بیشتر در ادله می‌آید، دسته‌ای از روایات، امر می‌کند که کودک رها شود تا در هفت سال نخست، بازی کند.[[10]](#footnote-10) در این موارد، متربی قصد عقلایی و کار جدی ندارد؛ اما مربی، از آن بازی قصد عقلایی دارد.

**نتیجه‌گیری**

درنتیجه، لعب، کار غیرجدی (در معنای خاص) است که مقصود بالذات عقلایی ندارد؛ اما:

1. می‌تواند بالعرض اغراضی عقلایی پیدا کند؛

2. مصادیقی از آن به مرور تبدل پیدا کرده و بالذات، اغراضی عقلایی پیدا کرده‌اند؛ تا جایی که دیگر بدان لعب نمی‌توان گفت و در حقیقت انقلاب ماهیت حاصل شده است؛ مانند بازی درمانی و ورزش‌هایی قهرمانی که به نوعی شغل آنها انجام آن ورزش است؛

3. از سویی، مفهوم غیر جدی بودن «لعب» و غیر عقلایی بودن آن، امری نسبی است. درنتیجه ممکن است امری که در ابتدا عقلایی و جدی باشد، نسبت به کاری جدی‌تر، عقلایی‌تر و مهم‌تر، غیر عقلایی و «لعب» باشد.

#### ب) بازی

بازی، در فارسی در دو حالت معنایی عام و خاص استفاده می‌شود.

**1. معنای عام**

لغت‌نامه دهخدا معنای عام برای آن آورده است: هر کار که مایه سرگرمی باشد. رفتار کودکانه و غیرجدی برای سرگرمی. کار تفریحی . لَعب.[[11]](#footnote-11)

**2. معانی خاص**

اما در دیگر واژه نامه‌های فارسی به معانی خاص آن اشاره شده است؛ از جمله: ورزش. اجرای نقش در نمایش، فیلم، ومانند آن. قمار کردن. فریب دادن.[[12]](#footnote-12) در واژه‌های مصوّب فرهنگستان اینگونه آمده است: ورزشی که دربردارنده مجموعه‌ای از قواعد و قوانین است؛ معادل (game).

کوششی گروهی برای شبیه‌سازی موضوعی از آینده؛ معادل (gaming). جنبۀ صرفاً ورزشی و تفریحی یک مسابقه یا رقابت ورزشی؛ معادل (play).[[13]](#footnote-13)

نتیجه اینکه، بازی در معنای عام، معادل «لعب» و به معنای تفریح و سرگرمی است که قصد بالذات عقلایی ندارد؛ اما امروزه در معانی خاص مانند بازیگری، ورزش‌های حرفه‌ای و قاعده‌مند نیز استفاده می‌شود. می‌توان گفت در این معانی خاص، معادل یا به معنای لعب نیست؛ زیرا کارهایی است که نه بالعرض بلکه بالذات، قصد عقلایی دارند و به گونه‌ای، شغل و کار جدی شده‌اند. بازی درمانی و استفاده از بازی در تربیت، برای مربی، از این نوع است.

####  لهو

«اللَّهْوُ: ما شغلك؛ من هوى أو طرب»‏.[[14]](#footnote-14) و معجم المقاييس اللغة: «كلُّ شي‏ءٍ شَغَلَك عن شي‏ء» و امری است که سبب ترک کاری دیگر می‌شود‏.[[15]](#footnote-15) *مفردات ألفاظ القرآن* با توجه به استعمال قرآنی آن، «لهو» را چیزی می‌داند که بازدارنده انسان از امری مهم است.[[16]](#footnote-16)

درنتیجه در معنای لهو می‌توان گفت: هرآنچه انسان را به خود مشغول و سرگرم سازد و از کاری مهم باز دارد. برپایه کاربست آن در آیات و روایات، کارهایی است که انسان را از اهداف و کارهای والاتر منع کند.

روشن است که این مفهوم مشکک است و دارای مراتبی است. اشتغال به هر کاری به‌نوعی بازدارنده از انجام مهم‌تر در همان زمان است؛ درنتیجه لهو نسبت به جایگاه افراد و کاری که انجام شده است، معنا پیدا می‌کند. قدر متیقن آن، انجام کارهایی است که انسان را از واجبات و مستحبات مورد نیاز برای رشد، بازدارد.

در برخی موارد، لهو در معانی خاص تفریح و سرگمی، ورزش و بازی به‌کار رفته است که در ادله «لهو» تبیین خواهد شد.

لهو در معنای عام کاری مشغول‌کنند و بازدارنده از امری مهم‌تر است. همچنین در معانی خاص که مصادیق آن هستند نیز به‌کار رفته است.

لهو نیز مانند لعب، دارای معنای مطلق و نسبی است. معنای مطلق آن، مشغول کننده و بازدارنده بودن از امری دیگر و مهم‌تر باشد؛ اما آن نیز دارای معنای نسبی است؛ بدین معنا که ممکن است امری برای کسی، لهو نباشد، اما برای دیگری، بازدارنده از امری مهم‌تر یا امری که باید انجام می‌داده است باشد. درنتیجه برای او، امری «لهوی» است.

#### یکم. آیات لعب

در آیات، «لعب» به دو صورت معنایی آمده است: در معنایی مقید و معنایی مطلق.

##### 1. آیات لعب مقید

دسته‌ای از آیات، «لعب» را در معنا و مصداقی مقید و خاص به‌کار برده است. در این دسته، سخن از بازی‌گرفتن اموری جدی است؛ نه مطلق بازی.

###### 1ـ1. سوره مائده، آیه 57 و 58

((يَأَيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتخَّذُواْ دِينَكمُ‏ هُزُوًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكمُ‏ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ \* وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلىَ الصَّلَوةِ اتخَّذُوهَا هُزُوًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ))[[17]](#footnote-17)

در این آیه سخن از کفاری است که امور جدی یعنی دین و نماز را به بازی گرفته‌اند. یعنی اموری که بالذات عقلایی هستند را امری غیر عقلایی می‌دانند؛ درنتیجه آنها را غیر جدی و «لعب» می‌دانند. علت دیدگاه اشتباه آنها تعقل و تفکر نکردن آنهاست: ((ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ)). این علت، تناسب تعقل نکردن و عدم درک امور عقلایی را به‌خوبی ترسیم می‌کند.

###### 1ـ2. سوره انعام، آیه 70

((وَ ذَرِ الَّذينَ اتَّخَذُوا دينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها أُولئِكَ الَّذينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَميمٍ وَ عَذابٌ أَليمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ))[[18]](#footnote-18)

«ذر» در ریشه به معنای لطافت است از این رو به مورچه نیز گفته شده است.[[19]](#footnote-19) امر «وَ ذَرِ» در آیه، امر به معنای کوچک شمردن کسانی است که دین خود را به بازی گرفته‌اند. این امر کنایه از توجه نکردن به این افراد است.

غرور به معنای غفلت است؛ «الغَارّ: الغافل»[[20]](#footnote-20). ((غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا))؛ زندگی دنیا سبب شده است که این افراد غافل شوند و امر جدی دین را غیرعقلایی و غیرجدی بدانند.[[21]](#footnote-21)

در این آیه نیز «لعب» مذمت شده است؛ اما مطلق لعب و بازی مورد نظر نیست و معنایی مقید و خاص مورد نظر است؛ یعنی به بازی گرفتن امر جدی دین.

###### 1ـ3. سوره توبه، آیه 65

((وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ))[[22]](#footnote-22)

«الخَوْضُ» فریب و دروغ است.[[23]](#footnote-23) کفار هنگامی که از کارهای آنها پرسش می‌شود، در توجیه اشتباهات خود میگویند: «دروغ یا کار غیر جدی» بود. درنتیجه در این آیه نیز سخن از مطلق بازی نیست؛ بلکه رفتار اشتباه مورد نظر است.

###### جمع‌بندی

در این آیات، سخن از مطلق لعب و بازی نیست؛ بلکه معنایی مقید از «لعب» مورد نظر است؛ یعنی غیر جدی گرفتن اموری که باید جدی و مورد توجه قرار می‌گرفت.

##### 2. آیات لعب مطلق

دسته دوم، آیاتی هستند که به‌ظاهر، در آنها «لعب» به معنای مطلق بازی آمده است.

###### 2ـ1. سوره حدید آیه 20

((اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُور)).

**استدلال**

بر اساس این آیه ممکن است استدلال شود بر اینکه مطلق «لعب» مرجوح است. زیرا «لعب» در معنای مطلق بازی به کار رفته است. از سویی، آیه در مقام مذمت لعب، لهو، زینت و فخر فروشی است؛ زیرا آنها را مذمت کرده است. درنتیجه مطلق بازی مرجوح است.

**مناقشه**

در این آیه نیز، قرائنی وجود دارد که مطلق بازی مورد نظر نیست؛ بلکه در این آیه «لعب» منصرف به معنایی مقید است.

قرینه یکم. در آیه، لعب، لهو، زينت و تفاخر در دنیا، همانند بارانى دانسته شده است كه كفار را از روييدن گياهان به شگفت درمی‌آورد؛ گياهانی که رشد می‌کنند؛ اما ناگاه زرد کشته و خشك مى‏شوند. آیه بیان می‌دارد که دنياى كفار نيز چنين است؛ یعنی زندگی آنها ظاهری پر حرکت و رشد دارد؛ اما به‌سرعت نابود می‌شود و از آن چیزی باقی نمی‌ماند. نیز تاکید می‌کند که در آخرت عذاب شديدى دارند. در انتهای آیه بیان می‌دارد: ((مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُور)) زندگى دنيا جز متاع غفلت‌آور نیست.

درنتیجه سیاق آیه نشان می‌دهد که صدر آیه درباره لعبی است که سبب غفلت است؛ غفلت از زندگی آخرت. یعنی زندگی‌ای از دنیایی را (اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ) مذمت می‌کند که سبب غفلت از زندگی آخرت شود. به‌طبع آن، سخن از لعبی است که سبب غفلت از آخرت و درنتیجه سبب عذاب می‌شود: «فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ شَديدٌ».

بنابراین هرچند «لعب» معنایی مطلق دارد؛ اما در آیه منصرف به لعبی است که سبب غفلت است.

قرینه دوم. مطلق زینت نیز نمی‌تواند مورد نظر باشد و بگوییم مطلق زینت مرجوح است. «الزَّيْنُ» به خلاف معیوب و زشت، به معنای حسن و تحسین چیزی است.[[24]](#footnote-24) در آیاتی دیگر استفاده از حسن و زیبایی دنیا نه تنها مرجوح که بر اباحه آن تاکید دارد.[[25]](#footnote-25) درنتیجه در این آیه نیز مطلق زینت مورد نظر نیست؛ بلکه زینتی که سبب غفلت گردد.

###### 2ـ2. سوره محمد، آیه 36

((إِنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لا يَسْئَلْكُمْ أَمْوالَكُمْ)).

این آیه مضمونی نزدیک به آیه بعدی دارد.

###### 2ـ3. سوره الأنعام(6)، آیه 32

((وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ‏)).

**استدلال**

ممکن است به این دو آیه نیز استدلال شود که لعب دارای معنایی مطلق است. در این آیه سخن از حقیقت دنیاست که لعب و بازی است. با توجه به اینکه آیه در مقام بیان مرجوحیت است، دلالت دارد بر مرجوحیت مطلق بازی.

**مناقشه**

اما پاسخ این است که سخن از لهب و لهوی است که بازدارنده و غافل کننده از آخرت است. زیرا صدر آیه، لعب و لهوی را می‌گوید که تقوا و زندگی آخرت را از آن بهتر می‌داند. این نکته قرینه بر انصراف لعب بر لعبِ مشغول کننده و بازدارنده از آخرت و تقواست.

قرینه این برداشت، روایاتی هستند که دلالت بر تقسیم اباحه مطلق بازی دارد. آن روایت در ادله بازی تربیتی، تبیین می‌گردد.

###### 2ـ4. سوره زخرف، آیه 83 و سوره معارج ، آیه42

((فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي يُوعَدُونَ))

**استدلال**

ممکن است بیان گردد که در این آیه، «يَلْعَبُوا» بر مطلق بازی دلالت دارد. خداوند به پیامبر امر می‌کند که کفار را رها کند تا آنها به بازی بپردازند. این امر، نشان از مرجوحیت بازی دارد.

**مناقشه**

به خلاف این احتمال، باید گفت که «لعب» در این آیه دلالت بر مطلق لعب ندارد. در سوره معارج، ازچند آیه پیشین سخن از کفار است: ((فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُواْ قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ))[[26]](#footnote-26) روشن است که سیاق آیه درباره کفار است. از سویی همانگونه که بیان شد «لعب»، مفهومی مشکک، دارای درجات و نسبی دارد. برپایه آن سیاق و نسبی بودن «لعب»، می‌توان گفت، سخن از کارهایی است هرچند در ظاهر عقلایی و جدی هستند؛ اما از آنجایی که در مانعی امری مهم‌تر و توجه به قیامت شده‌اند، خداوند تمامی کارهای آنها را لعب می‌داند. درنتیجه در این آیه نیز معنایی «لعب» منصرف به کارهایی است که مانع از آخرت گردد و مطلق بازی مورد نظر نیست.

##### جمع‌بندی آیات لعب

بنابر آنچه بیان شد، آیاتی که ظاهر آنها در مقام مذمت مطلق «لعب» است، معنایی مقید یا منصرف دارند و لعب در آنها دلالت بر مطلق بازی ندارد. درنتیجه، موضوعاً از ادله مطلق لعب، خارج هستند.

### 1ـ3 بررسی حکم بازی تربیتی

برپایه آنچه بیان شد، مطلق بازی اباحه دارد؛ مگر مواردی خاص که در ادله از آنها نهی شده است یا عناوین مرجوح دیگری بر آن بار شود. در این بخش، سخن از بازی تربیتی است؛ یعنی بازی مقید به اینکه روشی تربیتی است. بازی در مقام تربیت از دو جهت بایسته بررسی فقهی است:

1. وظیفه مربی در به‌کارگیری روش بازی؛

2. وظیفه متربی در به‌کارگیری روش بازی.

در این فصل، از آنجا که سخن از به‌کارگیری روش بازی در تربیت است، ابتدا وظایف مربی بررسی می‌شود؛ پس از آن، نگاهی به وظایف متربی در قبال بازی تربیتی خواهیم داشت.

#### الف) وظیفه مربی در به‌کارگیری روش بازی

ابتدا حکم به‌کارگیری روش بازی از سوی مربی بررسی می‌گردد.

مربی در اینجا معنای عامی دارد و شامل والدین، معلم و مربی و حاکمیت است. حاکمیت از آن جهت که وظایف تربیتی دارد، نوعی مربی است.

##### یکم. ادله و قواعد تربیت

نخستین دلیل، ادله تربیت هستند. خلاصه استدلال چنین است:

صغری: بازی از مقدمات یا از مصادیق تربیت است؛

کبری: بر پایه قاعده هدایت، ارشادجاهل، «الإحسان الی الغیر»، مربی نسبت به تربیت متربی وظیفه‌مند است.

درنتیجه: مربی نسبت به بازی وظیفه‌مند است.

توضیح بیشتر صغری نیازمند بیان نکات زیر است.

1. روش‌های تربیت، ازجمله بازی دو حالت دارند:

1ـ1. مقدمه تربیت هستند. ازآنجاکه مقدمه و ذی المقدمه دو فعل هستند، در برخی موارد، روش‌های تربیت، همان تربیت نیستند و فعلی مستقل از تربیت است؛ اما مقدمه‌ای برای آن می‌شوند. مانند آنجا که معلم و مربی از بازی استفاده می‌کند تا متربی با نشاط بیشتری پذیرای مطالب او باشد.

1ـ2. مصداق تربیت است. برخی روش‌های تربیت، از مصداق‌های تربیت هستند؛ یعنی به حمل شایع، همان تربیت است. مانند بازی درمانی که خودش تربیت است. به بیانی دیگر، تربیت، از طریق افعال و روش‌هایی انجام می‌گیرد. برخی بازی‌های تربیتی، خود مصداق تربیت هستند.

نتیجه اینکه بازی تربیتی مورد نظر دو دسته‌اند: مصادیق تربیت و مقدمات آن. به بیانی می‌توان گفت، تربیت، عنوانی انتزاعی است و در خارج چیزی نیست مگر همان افعال و روش‌های متربی.

2. روش‌های تربیت، در تقسیمی دو دسته‌اند:

2ـ1. روش‌های انجام صحیح و مؤثر تربیت. در این صورت، اگر مصداق تربیت باشند، حکم آن را پیدا می‌کنند.

2ـ2. روش‌هایی که سبب اتقان و بهتر انجام شدن تربیت می‌شوند. در این صورت از آنجا که اتقان در عمل، رجحان دارد، از این جهت انجام آن، استحباب دارد. البته اگر مصداق تربیت نیز باشد، حکم رجحان، آکد می‌گردد.

**جمع‌بندی**

مربی باید روش صحیح به‌کار بگیرد. بازی از روش‌های انجام تحقق صحیح تربیت است. از آنجا که تربیت رجحان مطلق دارد و مستحب یا واجب است، استفاده از بازی مباح در تربیت، مستحب یا واجب است.

از سویی مستحب است که مبری روش مؤثر یا بهتر را به‌کار بگیرد؛ اگر بازی در تربیت، سبب اتقان تربیت گردد، رجحان آکد می‌شود.

در صورتی که بازی، روش منحصره تربیتی در انجام وظیفه واجب تربیتی باشد، می‌توان گفت استفاده از روش بازی در تربیت واجب می‌گردد. روشن است که استفاده از بازی‌های حرام و مکروه، در تربیت مرجوحیت دارد.

##### دوم. قرآن

((أَرْسِلْهُ مَعَنا غَدًا يَرْتَعْ وَ يَلْعَبْ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ))[[27]](#footnote-27)

این آیه مربوط به داستان حضرت یعقوب و پسران اوست. فرزندان یعقوب از پدر درخواست کردند به یوسف که کودک بود اجازه دهد همراه آنان به صحرا برود و به بازی و گردش بپردازد. حضرت یعقوب در پاسخ، آن‌ها را از این کار (بازی کردن) منع نکرده‌اند؛ بلکه نکاتی دیگر بیان کردند: ((قالَ إِنِّي لَيَحْزُنُني‏ أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُون‏)).[[28]](#footnote-28) عدم منع حضرت یعقوب، دلیل بر جواز بازی است؛ مگر گفته شود نقل آن در قرآن دلالت بر تایید بازی برای کودکان دارد و دلالت بر رضایت شارع بر آن و رجحان بازی کودک دارد. اما این برداشت نیاز به قرینه دارد و به تنهایی از این آیه نمی‌توان رجحان را برداشت کرد.

##### سوم. روایات «یلعب سبع سنین»

در مجموعه روایات «سبع سنین» دو روایت بر بازی کودکان در هفت سال نخست تصریح دارند.

###### 1. موثقه یعقوب بن سالم

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ‏ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ الْغُلَامُ يَلْعَبُ‏ سَبْعَ سِنِينَ، وَ يَتَعَلَّمُ‏ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ، وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ؛[[29]](#footnote-29)

**بررسی سندی**

روایت موثق است. زیرا احمد بن محمد[[30]](#footnote-30) و یعقوب بن سالم[[31]](#footnote-31) امامی و ثقه‌اند و علی بن الحسن[[32]](#footnote-32) و علی بن اسباط[[33]](#footnote-33) فطحی، اما موثق هستند.

###### 2. روایت یونس بن عبدالرحمن

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ‏ سَبْعَ سِنِينَ‏، وَ أَلْزِمْهُ نَفْسَكَ سَبْعاً، فَإِنْ‏ أَفْلَحَ‏، وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ‏ لَاخَيْرَ فِيهِ.[[34]](#footnote-34)

**بررسی سندی**

این روایت مرسل است (عَنْ رَجُلٍ). علاوه بر اینکه، طبق دیدگاه برگزیده، روایاتی که محمد بن عیسی از یونس نقل می‌کند اعتباری ندارد.

##### چهارم. روایات «تصابی»

دسته چهارم ادله، روایات «تصابی» است.

###### 1. روایت اصبغ بن نباته

ابْنُ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؟ع؟‏ «مَنْ‏ كَانَ‏ لَهُ‏ وَلَدٌ صَبَا»[[35]](#footnote-35)

###### 2. روایت محمد بن علی

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ؟عهما؟ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ؟ص؟‏ «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ»[[36]](#footnote-36)

##### پنجم. سیره معصومان؟ عهم؟

بازی با کودکان، در سیره اهل بیت؟عهم؟ به‌ویژه سیره پیامبر ؟ص؟ بیان شده است.

###### 1. بازی پیامبر؟ص؟ با حسنین؟عهما؟

دسته نخست، روایاتی است که در آنها سیره پیامبر در بازی به حسنین ؟ع؟ بیان شده است.

1ـ1. روايت انس بن مالك

رَوَى أَبُو عَلِيٍّ الْجُبَّائِيُّ فِي مُسْنَدِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ عَنْ أَبِيهِ وَ أَبُو يَعْلَى الْمَوْصِلِيُّ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ أَبِيهِ‏ أَنَّهُ دُعِيَ النَّبِيُّ إِلَى صَلَاةٍ وَ الْحَسَنُ مُتَعَلِّقٌ بِهِ فَوَضَعَهُ النَّبِيُّ مُقَابِلَ جَنْبِهِ وَ صَلَّى فَلَمَّا سَجَدَ أَطَالَ السُّجُودَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ فَإِذَا الْحَسَنُ عَلَى كَتِفِ رَسُولِ اللَّهِ ؟ص؟ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ لَهُ الْقَوْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَجَدْتَ فِي صَلَاتِكَ هَذِهِ سَجْدَةً مَا كُنْتَ تَسْجُدُهَا كَأَنَّمَا يُوحَى إِلَيْكَ فَقَالَ لَمْ يُوحَ إِلَيَّ وَ لَكِنَّ ابْنِي كَانَ عَلَى كَتِفِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى نَزَلَ وَ فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ أَنَّهُ ؟ص؟ قَالَ: إِنَّ ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.[[37]](#footnote-37)

1ـ2. روایت زید شحّام

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدَآبَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ؟ع؟ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ؟ع؟ قَالَ: ... فَأَقْبَلَ بِهِمَا إِلَى مَنْزِلِ فَاطِمَةَ ؟س؟ وَ قَدِ ادَّخَرَتْ لَهُمَا تُمَيْرَاتٍ فَوَضَعَتْهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَأَكَلَا وَ شَبِعَا وَ فَرِحَا فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ؟ص؟ قُومَا الْآنَ فَاصْطَرِعَا فَقَامَا لِيَصْطَرِعَا وَ قَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتِ النَّبِيَّ وَ هُوَ يَقُولُ إِيهِ يَا حَسَنُ‏ شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْهُ فَقَالَتْ لَهُ يَا أَبَتِ وَا عَجَبَاهْ أَ تُشَجِّعُ هَذَا عَلَى هَذَا أَ تُشَجِّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ فَقَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةِ أَ مَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا يَا حَسَنُ شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعْهُ وَ هَذَا حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ يَقُولُ يَا حُسَيْنُ شُدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعْهُ.[[38]](#footnote-38)

1ـ3. مرسله ابن ماجه

ابْنُ مَاجَةَ فِي السُّنَنِ وَ الزَّمَخْشَرِيُّ فِي الْفَائِقِ‏ رَأَى النَّبِيُّ ص الْحُسَيْنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ فِي السِّكَّةِ[[39]](#footnote-39) فَاسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ أَمَامَ الْقَوْمِ فَبَسَطَ إِحْدَى‏ يَدَيْهِ‏ فَطَفِقَ‏ الصَّبِيُ‏ يَفِرُّ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ مَرَّةً مِنْ هَاهُنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ يُضَاحِكُهُ ثُمَّ أَخَذَهُ فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى فَأْسِ رَأْسِهِ‏ وَ أَقْنَعَهُ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ وَ حُسَيْنٌ مِنِّي أَحَبَّ اللَّهَ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.[[40]](#footnote-40)

###### 2. روایت كنز العمّال

روایت كنز العمّال عن أنس كانَ رَسولُ اللّه ؟ص؟ يُلاعِبُ زَينَبَ بِنتَ اُمِّ سَلَمَةَ ويَقولُ «يا زُوَينِبُ يا زُوَينِبُ مِرارا».[[41]](#footnote-41)

هرچند روایت فاقد سند است؛ اما قرینه است بر اینکه روایات پیشین را می‌توان الغای خصوصیت کرد؛ یعنی بازی پیامبر با کودکان منحصر به بازی با حسین ؟عهما؟ نیست. در این روایت بیان شده است که پیامبر با فرزند ام سلمه نیز بازی می‌کردند.

###### 3. روایت المحجّة البيضاء

كانَ ؟ص؟ يَقدِمُ مِنَ السَّفَرِ فَيَتَلَقّاهُ الصِّبيانُ فَيَقِفُ لَهُم. ثُمَّ يَأمُرُ بِهِم فَيُرفَعونَ إِلَيهِ ، فَيَرفَعُ مِنهُم بَينَ يَدَيهِ ومِن خَلفِهِ ، ويَأمُرُ أصحابَهُ أن يَحمِلُوا بَعضَهُم، فَرُبَّما يَتَفاخَرُ الصِّبيانُ بَعدَ ذلِكَ فَيَقولُ بَعضُهُم لِبَعضٍ : حَمَلَنِي رَسولُ اللّه ِ صلى الله عليه و آلهبَينَ يَدَيهِ ، وحَمَلَكَ أنتَ وَراءَهُ، ويَقولُ بَعضُهُم : أمَرَ أصحابَهُ أن يَحمِلوكَ وَراءَهُم.[[42]](#footnote-42)

##### 4. روایات سوارکاری، تیراندازی

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ((وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ‏ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ‏))[[43]](#footnote-43) قَالَ الرَّمْيُ.[[44]](#footnote-44)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص‏ ارْكَبُوا وَ ارْمُوا وَ إِنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا ثُمَّ قَالَ كُلُ‏ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ‏ بَاطِلٌ‏ إِلَّا فِي‏ ثَلَاثٍ‏ فِي تَأْدِيبِهِ الْفَرَسَ وَ رَمْيِهِ عَنْ قَوْسِهِ وَ مُلَاعَبَتِهِ امْرَأَتَهُ فَإِنَّهُنَّ حَقٌّ أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُدْخِلُ فِي السَّهْمِ الْوَاحِدِ الثَّلَاثَةَ الْجَنَّةَ عَامِلَ الْخَشَبَةِ وَ الْمُقَوِّيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الرَّامِيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.[[45]](#footnote-45)[[46]](#footnote-46)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؟ع؟ قَالَ «إِنَّ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ لَا يُرَى ظَاعِناً إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ ذَاتِ مُحَرَّمٍ وَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَةٌ يُفْضِي بِهَا إِلَى عَمَلِهِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَاعَةٌ يُلَاقِي إِخْوَانَهُ الَّذِينَ يُفَاوِضُهُمْ وَ يُفَاوِضُونَهُ فِي أَمْرِ آخِرَتِهِ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّاتِهَا فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ فَإِنَّهَا عَوْنٌ عَلَى تِلْكَ السَّاعَتَيْنِ.»[[47]](#footnote-47)

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَاصِمٍ عَنْ هَاشِمِ بْنِ مَاهَوَيْهِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانٍ الرَّازِيِّ قَالَ «كَتَبَ ابْنُ زَاذَانَ فَرُّوخُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؟ع؟ يَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْكُضُ فِي الصَّيْدِ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ طَلَبَ الصَّيْدِ وَ إِنَّمَا يُرِيدُ بِذَلِكَ التَّصَحُّحَ‏ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِلَّا لِلَّهْوِ».[[48]](#footnote-48)

**بررسی سندی**

##### دوازدهم. سیره عقلا

در سیره عقلا، بازی با فرزندان نیز پیوسته از توجه ویژه‌ای برخوردار بوده است. اهل بیت؟ع؟ نه‌تنها آن را ردع نکرده‌اند؛ بلکه بدان امر نیز کرده‌اند. دلالت ابتدایی سیره بر اباحه است؛ اما در این مورد، با توجه به تاکید اهل بیت؟ع؟، می‌توان حکم استحباب به‌دست آورد.

##### جمع‌بندی

ادله بیان شده از کثرت قابل توجهی برخوردار بود. درنتیجه اگر برخی روایات دارای سندی ضعیف هستند، برپایه قاعده ضم احادیث ضعاف، می‌توان از مجموع آنها مفهومی مشترک گرفت و بدان استناد کرد.

مفهوم کلی آنها، اباحه مطلق بازی و استحباب بازی تربیتی است؛ به‌ویژه درباره بازی با کودکان از سوی پدر و مادر.

مفهوم مشترک دیگر ادله: مانع نشدن برای بازی کودکان یا ایجاد مقدمه برای بازی کودکان که مانع نشدن حداقلی آن است.

ادله‌ای که درباره بازی با کودکان بود، از تعدد و صحت نیز برخودار بودند؛ اما ادله چندانی که بتوان از آنها استحباب مطلق بازی هدفمند برای بزرگسالان را به‌دست آورد نبودند؛ روایات سوارکاری و تیراندازی که قابلیت الغای خصوصیت نداشت. روایات صید و تقسیم اوقات زندگی شامل دوران بزرگسالی می‌شدند؛ اما از ضعف سندی و عدم تعدد لازم برخوردار بودند. لذا همان اباحه مطلق بازی باقی می‌ماند؛ مگر عناوین ثانوی، سبب رجحان بازی برای بزرگسالان شود که در جمع‌بندی اشاره می‌گردد.

#### جمع‌بندی حکم بازی تربیتی

بازی تربیتی، هدف‌مند و بازی درمانی دو حالت دارد:

1. مربی از بازی متربی، غرض عقلایی دارد؛ ولو متربی قصدی عقلایی ندارد.

2. متربی استشعار و توجه دارد و او نیز قصد عقلایی دارد. مانند خوددرمانی و تربیت جسمانی این است. این صورت از مواردی است که در آن انقلاب ماهیت صورت گرفته و عملی است که بالذات قصد عقلایی دارد؛ زیرا ذیل درمان قرار گرفته است.

در تقسیمی دیگر، بازی‌های تربیتی چند دسته هستند:

1. مقصود بالذات او امر تفریحی است؛ اما به جنبه تربیتی توجه دارد؛

2. ترکیبی است و به هر دو توجه دارد؛

3. تنها جنبه تربیتی دارد؛ مانند برخی بازی درمانی‌ها که دیگر جنبه تفریحی ندارند.

مسئله، استفاده مربی هر سه دسته است که به نوعی بازی هدفمند و تربیتی هستند.

##### 1. حکم اولی بازی

همانگونه که بیان شد، مطلق بازی مباح است؛ مگر عناوینی سبب مرجوحیت آن گردد. یا مواردی که در روایات از آن به‌طور خاص نهی کرده‌اند. حال پس از بررسی ادله بازی تربیتی و هدفمند از سوی والدین و مربی، بیان می‌گردد که از مجموع دلایل این قسمت استفاده می‌شود، بازی برای تربیت کودک (تربیت جسمی، عاطفی، عقلانی و رفتاری) مفید است و به عنوان اوّلی استحباب دارد.

هرگاه جنبه آموزندگی و تربیتی اسباب‌بازی‌ها بر جنبه بدآموزی آن‌ها افزونی داشته باشد، از نظر شرعی رجحان دارد؛ اما اگر برعکس شود، بسته به‌شدت بدآموزی، مکروه یا حرام خواهد بود.

شرط‌بندی و برد و باخت در بازی‌ها به طور قطعی، حرام است؛ مگر در اسب‌سواری و تیراندازی که مستحب است.

دولت بر اساس قاعده «اهم و مهم»، مطابق اختیارات قانونی و مصالح کشور برای توسعه ورزش‌های قهرمانی می‌تواند هزینه کند و برای برندگان آن‌ها جوایزی در نظر بگیرد.

در ورزش‌های همگانی، مبنای جواز عبارت است از: تعیین قرارداد و جایزه از سوی دولت برای مسابقات؛ از باب سبق و رمایه و «عقد سباقی» نسبت به آن؛ از باب «عقد جعاله» نسبت به بازی‌های غیر از سبق و رمایه است.

##### 2. حکم ثانوی بازی

نگاهی به ادله نشان می‌دهد که لعب در معنای مطلق خود کمتر به‌کار گرفته شده است و در عمده موارد، منصرف و مقید یا همراه عنوان ثانوی آمده است؛ در این موارد حکم عنوان مقید یا ثانوی را پیدا می‌کند.

عناوین ثانوی بازی دو دسته‌اند؛ عناوین راجح و مرجوح.

عناوین راحج عبارت‌اند از: سلامت جسم مانند روایت ابن رازی[[49]](#footnote-49)، نشاط روحی؛ رشد فکری؛ رشد معنوی - اخلاقی.

عناوین مرجوح عبارت‌اند از: غنا، برد و باخت (مگر در اسب‌سواری و تیراندازی[[50]](#footnote-50))، استلزام فساد و اضلال.

لعب به عنوان ثانوی حکم واحد ندارد؛ بلکه بسته به نوع بازی و تأثیراتی که بازی در جسم و جان انسان دارد، احکام متفاوتِ کراهت، استحباب، حرمت، وجوب و اباحه خواهد داشت.

حکم لهو و لعب با عنوان سبق و رمایه، استحباب است.

هرگاه لهو و لعب، یک سرگرمی و بازی مضر به جسم و جان باشد، در حدی که اضرار به نفس به‌ حساب آید، حرام خواهد بود.

هنگامی‌که لهو و لعب موجب ایجاد روحیه شهوانی شود یا برد و باخت در آن باشد، حرام است.

هرگاه بازی و سرگرمی بتواند برخی امراض را معالجه کند، آن بازی رجحان می‌یابد.

هر بازی که مرجوح باشد، اقدام به آن از سوی مربی نیز مرجوح و هر بازی که راجح باشد، رجحان دارد؛ از باب تعاون بر بر یا اثم.

1. . شکرالله شاکری، «لهو و لعب در فقه اسلامی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، جامعه المصطف العالمیه، 1386. جواد ابراهیمی و محمد حسن حائری، بررسی مسأله حرمت لهو به عنوان قاعده فقهی، مجله فقه و اصول (علمی ـ پژوهشی)، شماره 83، پایز و زمستان 1388. ناصر باهنر و سید حسین شرف الدین، تکاپوی نظری برای کشف مواضع هنجاری اسلام در باره سرگرمی، مجله معرفت فلسفی (علمی ـ پژوهشی)، سال نهم، شماره 36، تابستان 91. [↑](#footnote-ref-1)
2. . مکاسب محرمه، ج8، محرمات ورزش و بازی، علیرضا اعرافی. موسسه اشراق و عرفان، 1397. [↑](#footnote-ref-2)
3. . «لعب: لَعِبَ يَلْعَبُ لَعِبا و لَعْبا، فهو لَاعِب لُعَبَة، و منه التَّلَعُّب. و رجل تِلِعَّابَة- مشددة العين- أي: ذو تَلَعُّب. و رجل لُعَبَة، أي: كثير اللَّعِب، و لُعْبَة، أي: يُلْعَب به كلُعْبَة الشطرنج و نحوها» (فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، 8 جلد، نشر هجرت، قم - ايران، دوم، 1410 ه‍ ق ج‌2، ص: 148). [↑](#footnote-ref-3)
4. . «لعب: لَعِبَ لَعِباً و لِعْباً، و هو لاعِبٌ لَعِبٌ. و الأُلْعُوبَةُ: اللَّعِبُ. و هو تِلِعّابَةٌ و تِلْعَابَةٌ و تِلْعِيْبَةٌ: أي ذو تَلَعُّبٍ. و لُعَبَةٌ: كَثيرُ اللَّعِب. و [يُقال]: افْرُغْ من‌ هذه اللُّعْبَة- بالضَّم- و اللِّعْبَة- بالكَسْر كالمِشْيَة. و المِلْعَبَةُ: ثَوْبٌ بلا كُمّ له يَلْعَبُ فيه الصَّبيّ» (صاحب بن عباد، كافى الكفاة، اسماعيل بن عباد، المحيط في اللغة، 10 جلد، عالم الكتاب، بيروت - لبنان، اول، 1414 ه‍ ق ج‌2، ص: 53). [↑](#footnote-ref-4)
5. . ابو الحسين، احمد بن فارس بن زكريا، معجم مقائيس اللغة، 6 جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1404 ه‍ ق ج‌5، ص: 253. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الجِدُّ: نقيض الهزل‏ كتاب العين، ج‏6، 7. [↑](#footnote-ref-6)
7. . لسان العرب، ج‏1، ص: 739. [↑](#footnote-ref-7)
8. . ««أصل الكلمة اللُّعَابُ‏، و هو البزاق السائل، و قد لَعَبَ‏ يَلْعَبُ‏ لَعْباً : سال‏ لُعَابُهُ‏، و لَعِبَ‏ فلان: إذا كان فعله غير قاصد به مقصدا صحيحا، يَلْعَبُ‏ لَعِباً. قال: وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ‏ [العنكبوت/ 64]، وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ‏ لَعِباً وَ لَهْواً [الأنعام/ 70]» (ألفاظ القرآن، 741). [↑](#footnote-ref-8)
9. . الأفعال لا تخلو عن غاية. قد يتوهّم أنّ من الأفعال الإراديّة ما لا غايةَ له، كملاعب الأطفال ، والتنفّس ، وانتقال المريض النائم من جانب إلى جانب ، واللعب باللحية ، وأمثال ذلك. فينتقض بذلك كلّيّة قولهم : «إنّ لكلِّ فعل غايةً». ويندفع ذلك بالتأمّل في مبادئ أفعالنا الإراديّة وكيفيّة ترتّب غاياتها عليها. (علامة طباطبائی، نهاية الحكمة، ج1، ص 237) [↑](#footnote-ref-9)
10. . روایات «یلعب سبع سنین» مانند: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ‏ سَبْعَ سِنِينَ‏، وَ أَلْزِمْهُ نَفْسَكَ سَبْعاً، فَإِنْ‏ أَفْلَحَ‏، وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِمَّنْ‏ لَاخَيْرَ فِيهِ. کلینی، کافی (چاپ دار الكتب الإسلامية)، ج 11، ص 441. [↑](#footnote-ref-10)
11. . دهخدا، فرهنگ نامه دهخدا، ذیل کمله بازی [↑](#footnote-ref-11)
12. . فرهنگ فارسی عمید، ذیل کلمه بازی. [↑](#footnote-ref-12)
13. . فرهنگ واژه نامه های مصوب فرهنگستان، کلمه بازی. [↑](#footnote-ref-13)
14. . «اللَّهْوُ: ما شغلك؛ من هوى أو طرب» ... و اللَّهْوُ: الصدوف عن الشي‏ء. لَهَوْتُ عنه أَلْهُو [لَهْواً]و العامة تقول: تَلَهَّيْتُ. و يقال: أَلْهَيْتُهُ إِلْهَاءً، أي: شغلته» كتاب العين ج‏4 87. [↑](#footnote-ref-14)
15. . اللام و الهاء و الحرف المعتلّ أصلانِ صحيحان: أحدهما يدلُّ على شُغْل عن شَي‏ء بشي‏ء، و الآخر على نَبْذِ شي‏ءٍ من اليد. فالأوَّل‏ اللَّهْو، و هو كلُّ شي‏ءٍ شَغَلَك عن شي‏ء، فقد ألْهَاك‏. و لَهَوتُ‏ من اللَّهْو. و لَهِيتُ‏ عن الشَّي‏ء، إذا تركتَه لِغيره» معجم المقاييس اللغة، ج‏5، 213. [↑](#footnote-ref-15)
16. . « اللَّهْوُ: ما يشغل الإنسان عمّا يعنيه و يهمّه. يقال: لَهَوْتُ‏ بكذا، و لهيت عن كذا: اشتغلت عنه‏ بِلَهْوٍ. قال تعالى: إِنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ\* [محمد/ 36]» (مفردات ألفاظ القرآن 748). [↑](#footnote-ref-16)
17. . سوره مائده، آیه 57 و 58 [↑](#footnote-ref-17)
18. . سوره انعام، آیه 70 [↑](#footnote-ref-18)
19. . الذال و الراء المشددة أصلٌ واحد يدلُّ على لطافة و انتشار و من ذلك‏ الذَّرُّ: صِغار النَّمل‏ ) معجم مقاييس اللغة، ج‏2، ص: 343). [↑](#footnote-ref-19)
20. . الغُرُورُ من‏ غَرَّ يَغُرُّ فَيَغْتَرُّ به المَغْرُورُ. و الغَرُورُ: الشيطان. و الغَارّ: الغافل‏ (كتاب العين، ج‏4، ص 346). [↑](#footnote-ref-20)
21. . الْغِرَّةُ: غفلة في اليقظة، و الْغِرَارُ: غفلة مع غفوة... فَالْغَرُورُ: كلّ ما يَغُرُّ الإنسان من مال و جاه و شهوة و شيطان، و قد فسّر بالشيطان إذ هو أخبث‏ الْغَارِّينَ‏، و بالدّنيا لما قيل: الدّنيا تَغُرُّ و تضرّ و تمر. مفردات ألفاظ القرآن، 603. [↑](#footnote-ref-21)
22. . سوره توبه، آیه 65. [↑](#footnote-ref-22)
23. . الخَوْضُ‏: اللبس في الأمر. و الخَوْضُ‏ من الكلام: ما فيه الكذب و الباطل. كتاب العين، ج‏4، 283. [↑](#footnote-ref-23)
24. . الزَّيْنُ‏: نقيض الشين. زَانَهُ‏ الحُسْنُ‏ يَزِينُهُ‏ زَيْناً. كتاب العين ج‏7 387

الزاء و الياء و النون أصلٌ صحيح يدلُّ على حُسن الشى‏ء و تحسينه. فالزَّيْن نَقيضُ الشَّيْن. يقال‏ زيَّنتْ‏ الشى‏ء تزيينًا. معجم المقاييس اللغة ج‏3 41 [↑](#footnote-ref-24)
25. . (7) الأعراف : 32 قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَةَ اللَّهِ الَّتي‏ أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُون‏

(7) الأعراف : 31 يا بَني‏ آدَمَ خُذُوا زينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين‏ [↑](#footnote-ref-25)
26. . سوره معارج، آیه 36. [↑](#footnote-ref-26)
27. . سوره یوسف، آیه 12 [↑](#footnote-ref-27)
28. . سوره يوسف(12)، آیه 13. [↑](#footnote-ref-28)
29. كلينى، كافي (چاپ دار الکتاب الاسلامیه)، ج 11، ص 442. [↑](#footnote-ref-29)
30. . نجاشی، رجال‏ النجاشی، ص‏94. [↑](#footnote-ref-30)
31. . همان، ص‏449 [↑](#footnote-ref-31)
32. . همان، ص 258. [↑](#footnote-ref-32)
33. . محمد بن عمر كشى، *رجال الكشي*، ص‏562. [↑](#footnote-ref-33)
34. . کلینی، کافی (چاپ دار الكتب الإسلامية)، ج 11، ص 441 [↑](#footnote-ref-34)
35. . کلینی، كافي (چاپ دار الكتب الإسلامية)، ج‏11، ص 449؛ حرعاملی، وسائل الشيعة، ج‏21، ص 486. [↑](#footnote-ref-35)
36. . حر عاملی، وسائل الشيعة، ج‏21، ص 486. صدوق قمی، من لا يحضره الفقيه، ج‏3 ص 483.    [↑](#footnote-ref-36)
37. . ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) - قم، چاپ: اول، 1379 ق. ج‏4 ؛ ص24. [↑](#footnote-ref-37)
38. ابن بابويه، محمد بن على، الأمالي( للصدوق) - تهران، چاپ: ششم، 1376ش. ص443 ـ 446. [↑](#footnote-ref-38)
39. . «سکّه» به معنای کوچه و راهی است که از درخت خرما ساخته‌شده [یا پوشیده از درخت خرما است] «و السِّكَّةُ: أوْسَعُ من الزُّقَاق؛ و الطَّرِيْقَةُ من النَّخِيل.» (صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغه،* ج 6، ص 127)؛ «السِّكَّةُ: الطريقةُ المصطفّةُ من النخل.» (جوهری، *الصحاح تاج اللغه،* ج 4، ص 1591.) [↑](#footnote-ref-39)
40. ابن شهر آشوب مازندرانى، محمد بن على، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) - قم، چاپ: اول، 1379 ق. ج‏4 ؛ ص71. [↑](#footnote-ref-40)
41. . كنز العمّال : ج 7 ص 140 ح 18403 نقلاً عن كتاب الضياء [↑](#footnote-ref-41)
42. . ملا محسن فیض کاشانی، المحجّة البيضاء : ج 3 ص 366. [↑](#footnote-ref-42)
43. ( 1) الأنفال: 60. قوله:« الرمى» من باب تعيين أحد المصاديق كما لا يخفى. [↑](#footnote-ref-43)
44. . كلينى، محمد بن يعقوب، الكافی، ؛ ج‏5 ؛ ص49 و 50. [↑](#footnote-ref-44)
45. ( 2)« المقوى به» كمن يشترى السهام و يعطيها غيرها ليرميها في سبيل اللّه. [↑](#footnote-ref-45)
46. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافي، ج‏5 ؛ ص50. [↑](#footnote-ref-46)
47. . محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج 5، ص 87 [↑](#footnote-ref-47)
48. . حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 19، ص 254 [↑](#footnote-ref-48)
49. . «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَاصِمٍ عَنْ هَاشِمِ بْنِ مَاهَوَيْهِ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبَانٍ الرَّازِيِّ قَالَ: كَتَبَ ابْنُ زَاذَانَ فَرُّوخُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؟ع؟ يَسْأَلُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَرْكُضُ فِي الصَّيْدِ لَا يُرِيدُ بِذَلِكَ طَلَبَ الصَّيْدِ وَ إِنَّمَا يُرِيدُ بِذَلِكَ التَّصَحُّحَ‏ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِلَّا لِلَّهْوِ» حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 19، ص 254 [↑](#footnote-ref-49)
50. . حرعاملی، وسائل الشیعه، ج 19، ص 251 و 252. [↑](#footnote-ref-50)